

زشت، اما دوست داشتنی



جولیا زشت بود و کریه المنظر، با دندان هایی نامتناسب که اصلا به صورت جولیا نمی آمدند. اولین روزی که جولیا به مدرسه ما آمد هیچ دختری حاضر نبود کنار او بشیند. یادم هست همان روز ژانت دوست صمیمی خواهر من که دختر بسیار زیبایی بود مقابل جولیا ایستاد و از او پرسید: (آیا میدانی زشت ترین دختر این کلاس هستی؟)

همه از این جمله ژانت خنده شان گرفت. حتی بعضی از پسر های کلاس در تصدیق حرف ژانت سر تکان دادند و ویلیام که همیشه خودش را برای ژانت لوس میکرد اضافه کرد: (حتی بین پسرها)



اما جولیا با نگاهی مملو از مهربانی و عشق در جواب ژانت جمله‌ای گفت که باعث شد همان روز اول تمام دختران کلاس احترام جولیا را بیشتر از ژانت حفظ کنند! جولیا جواب داد: (اما ژانت تو بسیار زیبا و جذاب هستی).

در همان هفته اول جولیا محبوب‌ترین و خواستنی‌ترین عضو کلاس شد و کار به جایی رسید که برای اردوی آخر هفته همه می‌خواستند جولیا با آنها هم گروه باشد. او برای هر کس اسم مناسبی انتخاب کرده بود. به یکی میگفت چشم عسلی و به دیگری لقب ابرو کمانی داده بود. حتی به آقای ساندرز معلم کلاس لقب خوش اخلاق‌ترین و باهوش‌ترین معلم دنیا را داده بود. ویژگی برجسته جولیا در تعریف و تمجید هایش از دیگران بود که واقعا به حرف هایش ایمان داشت و دقیقا به جنبه‌های مثبت شخصیت هر فرد اشاره میکرد. مثلا به من میگفت بزرگترین نویسنده دنیا و به سیلویا خواهرم میگفت بزرگترین آشپز دنیا! و حق هم داشت. آشپزی سیلویا حرف نداشت و من تعجب کرده بودم که چگونه جولیا در همان هفته اول متوجه این موضوع شده بود. سال‌ها بعد جولیا به عنوان شهردار شهر کوچک ما انتخاب شد و من بعد از ده سال وقتی با او برخورد کردم بی‌توجه به قیافه و صورت ظاهریش احساس کردم شدیداً به او علاقه مندم. جولیا فقط با تعریف ساده از خصوصیات مثبت افراد در دل آنها جای باز میکرد.

۵ سال پیش وقتی که برای خواستگاری جولیا رفتم دلیل علاقه ام را جذابیت سحر آمیزش خواندم و او با همان سادگی و وقار همیشگی‌اش گفت: (برای دیدن جذابیت یک چیز، باید قبل از آن جذاب بود) و من بلافاصله و بدون هیچ تردیدی در همان اتاق شهرداری از او خواستگاری کردم.

در حال حاضر من از جولیا یک دختر سه ساله به نام آنجلا دارم. آنجلا بسیار زیباست و همه از زیبایی صورت او در حیرتند.

روزی مادرم از جولیا راز زیبایی آنجلا را پرسید و جولیا در جوابش گفت: (من زیبایی چهره دخترم را مدیون خانواده پدری او هستم) و مادرم روز بعد نیمی از دارایی‌های خانواده را به ما بخشید.